

متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسئولین و کارگزاران نظام به مناسبت عید سعید غدیر - 16 فروردین/ 1378

بسم الله الرحمن الرحيم

بنده هم این عید شریف و بزرگ را به همه‌ی مسلمانان عالم، بخصوص به شیعیان - که معروف به پیروی از اهل بیت و امیرالمؤمنین علیهم السلام در میان همه‌ی مسلمینند - و به ملت بزرگ ایران و به شما حضار عزیز و مسئولین محترم، صمیمانه تبریک عرض می‌کنم.

غدیر در آثار اسلامی ما به «عیدالله‌الاکبر» (6)، «یوم العهد المعهود» (7) و «یوم الميثاق المأخوذ» (8) تعبیر شده است. این تعبیرات که نشان دهنده‌ی تأکید و اهتمامی خاص به این روز شریف است، خصوصیتش در مسأله‌ی ولایت است. آن عاملی که در اسلام ضامن اجرای احکام است، حکومت اسلامی و حاکمیت احکام قرآن است، والا اگر آحاد مردم، ایمان و عقیده و عمل شخصی داشته باشند، لیکن حاکمیت - چه در مرحله‌ی قانونگذاری و چه در مرحله‌ی اجرا - در دست دیگران باشد، تحقق اسلام در آن جامعه، به انصاف آن دیگران بستگی دارد. اگر آنها افراد بی‌انصافی بودند، مسلمانان همان وضعی را پیدا می‌کنند که شما امروز در کوزوو، دیروز در بوسنی و هرزگوین، دیروز و امروز در فلسطین و در جاهای دیگر شاهدش بوده‌اید و هستید - ما هم در ایران مسلمان عریق و عمیق خودمان، سالهای متمادی همین را مشاهده می‌کردیم - اما چنانچه حکام، قدری با انصاف باشند، اجازه خواهند داد که این مسلمانان به قدر دایره‌ی خانه‌ی خودشان - یا حداکثر ارتباطات محله‌ای - چیزهایی از اسلام را رعایت کنند؛ ولی اسلام نخواهد بود!

«و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله» (9)؛ مسأله‌ی حکومت، اساس قضایای همه‌ی پیغمبران بوده است. حال بعضی کسان دوست دارند که حرفهای موهوم و رد شده و غلط را در قالبهای علی‌الظاهر نو بیان کنند! آنها می‌گویند که اگر دین، حکومت پیدا کند، قداست خود را از دست می‌دهد! قداست یعنی چه؟ آیا قداست یعنی این که کسی یک چیز بی‌خاصیت، یک نام، یا یک حیثیت اعتباری و بی‌حقیقت را به خود ببندد؟ این قداست خواهد شد؟! قداست حقیقی این است که حقیقتی در میان مردم، بر زندگی و بر روابط مردم، بر امور دنیا و آخرت مردم، اثر خوب بگذارد و زندگی را اصلاح کند. این، دین است؛ اگر دینی توانست این کار را بکند، قداست متعلق به آن است.

حال به فرض، زید و عمروی که در موضع حکومت در این دین قرار گرفته‌اند، به وسیله‌ی عده‌ای مورد تهمت، اهانت و دشنام هم قرار بگیرند؛ مانعی ندارد. افراد، انسانها، من و هزاران هزار امثال من، فدای بقای دین؛ چه اهمیتی دارد؟! دین باید اجرا شود، دین باید تحقق پیدا کند و این در غدیر، رسماً و به عنوان یک حقیقت قانونی در اسلام، مشخص شد. البته از اوّل هجرت، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله و سلم حاکم بود؛ اما خیلیها امید بسته بودند که وقتی این شخص که آورنده‌ی اسلام است و این رشته‌ای که افراد و دلها را به هم متصل کرده است، از میان مردم خارج شد، چیزی باقی نماند! با نصب ولی، با نصب حاکم و تعیین کسی که می‌توانست رشته‌ی این کار شود، جلو این پندار در عالم قانونگذاری گرفته شد. اساس قضیه هم این است که قانونی وجود داشته باشد؛ لذا فرمود: «اليوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم» (10)؛ از امروز به بعد که ولایت، معین و تکلیف حکومت و سرپرستی و اداره و زمامداری کشور، معلوم شد، دیگر از دشمن خارجی نترسید. «واخشونی» (11)؛ حالا از من بترسید.

ترس از خدا یعنی چه؟ یعنی حالا مواظب خودتان، مواظب دل و جان و عمل خودتان، مواظب تقوای خودتان و ثبات و استقامتی که از هر انسانی در این راه، متوقع است، باشید. «اليوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» (12)؛ روز غدیر، چنین روزی است. هرچند که از این قانون در تحقق خارجی خود در عالم اسلام، تخلف شد؛ ولی قانون ماند و تکلیف مشخص گردید. این مهم است. ممکن است جمعی یا جماعتی، مدتی یا مدتهایی به آیه‌ی قرآن هم عمل نکنند، اما فرق می‌کند با این که آیه‌ی قرآن، نازل نشده باشد. نازل و مسجل شد و جای پایی ماند برای این که یک روز، قومی به آن عمل کنند. «فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه» (13). نمی‌شود گفت که این آیه در

طول تاریخ اسلام، هیچ وقت تحقق پیدا نکرده است. چرا؛ در دورانهایی تحقق پیدا کرده است و به وسیله‌ی بندگان حاکمیت حق و ولایت الهی به وجود آمده است؛ اما ما سرافرازیم و از خدای متعال متشکریم که این امر در زمان ما به وسیله‌ی یکی از صالحترین بندگان، صورت تحقق گرفت؛ یعنی ولایت، محقق شد. ولایت، یعنی حکومت الهی که هیچ اثری از خودپرستی، سلطنت و اقتدار خودخواهانه در آن وجود ندارد. اگر وجود پیدا کرد، ولایت نیست. فرق بین حکومت و ضمانتهای الهی با غیر الهی، این است که در ضمانتهای الهی، ضمانت درونی است. اگر کسی که متصدی مقامی است، شرایط آن را نداشت، به خودی خود این پیوند از او خلع می‌شود. این امر خیلی مهمی است. بنای ولایت الهی، بر هضم شدن در امر و نهی پروردگار است؛ درست نقطه‌ی مقابل سلاطین مادی و حکومتهای بشری.

در حکومتهای بشری، آنچه که از به خود بستن و نشان دادن مظاهر اقتدار و سلطنت و سلطه و زورگویی و برای خود خواستن و غیر خود را نفی کردن هست، نقطه‌ی مقابلش در حکومت الهی است؛ مظهر آن هم امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام است.

در دوران حکومت، تواضع بدون ضعف و اقتدار بدون تکبر، از خصوصیات امیرالمؤمنین است. در همان حالی که با متخلف، با منحرف، با آن کسی که مورد حدّ الهی است و با دشمن - در میدانهای خود - در نهایت قاطعیت عمل می‌کند، در عین حال برای خود - برای آن من شومی که در هر وجودی سربرآورد، او را ضایع و بیچاره خواهد کرد - هیچ جایی در وجود علی نیست. هرچه هست، هضم در اراده‌ی الهی است؛ عبد و بنده‌ی خداست. بزرگترین تعریف برای یک انسان - در معیارهای الهی و اسلامی - عبودیت خداست. «اشهد انّ محمداً عبده و رسوله»، «رسول» را بعد از «عبد» ذکر می‌کند. (14) امیرالمؤمنین این است. معنای ولایت در اصطلاح و استعمال اسلامی، این است؛ یعنی حکومتی که در آن، اقتدار حاکمیت هست، ولی خودخواهی سلطنت نیست، جزم و عزم قاطع هست - که «فاذا عزمت فتوکل علی الله» (15) - اما استبداد به رأی نیست. کسانی که با حکومت و با ولایت اسلامی، دشمنی می‌کنند، از این چیزها می‌ترسند؛ با اسلامش بدند! اسم ولایت را حمل کردن بر مفاهیمی که یا ناشی از بی‌اطلاعی و بی‌سوادی و کج فهمی است، یا ناشی از غرض و عناد است! ولایت، یعنی حکومتی که در آن در عین وجود عزّت یک حاکم و جزم و عزم و تصمیم قاطع یک حاکم، هیچ نشانه‌ای از استبداد و خودخواهی و خود رأیی و زیاده‌طلبی و برای خود طلبی و اینها نیست. این، آن نشانه‌ی اصلی برای این حکومت است. بدیهی است که در چنین حکومتی، عدالت باید زنده شود. هرچه که ما در امر عدالت، کوتاه بیاییم، ضعف ما در این خصوصیات است. این که من بارها می‌گویم تا رسیدن به نقطه‌ی مطلوب حکومت اسلامی، فاصله داریم - اگرچه با حکومتهای مادی هم خیلی فاصله داریم؛ اما تا آن نقطه‌ی اصلی هم فاصله‌ی زیادی داریم - به خاطر این است. هرچه و هر جا که در امر عدالت، در امر محو شدن و هضم شدن در اراده‌ی الهی و احکام الهی، کوتاه بیاییم، ناشی از ضعفهای شخصی ماست، والا حکم اسلامی و ولایت اسلامی این است.

اگر ولایت اسلامی باشد، زندگی زیر سایه‌ی امیرالمؤمنین، برای همه حاصل خواهد شد - برای مؤمن، برای فاسق و برای کافر - حتی کفار هم در آن، راحت زندگی می‌کنند. این طور نیست که در آن، فقط آدمهای پرهیزکار، راحت باشند، غیر پرهیزکار هم از امنیت آن محیط، از مساوات، از عدالت و از آرامش معنوی در آن محیط، استفاده می‌کند. اگر حکومت الهی نشد، جامعه، جامعه‌ی تبعیض‌آمیز است. تبعیض هم انواعی دارد. آن جایی که زمامداران حکومت و قدرت، مردمانی باشند که یا از کسی نترسند، یا اخلاقیاتی نداشته باشند و در درون آنها ناظری از خدا نباشد، همین وضعی است که امروز شما در دنیا ملاحظه می‌کنید! کشتن مسلمانان کوزو و به دنبال مسلمانان بوسنی و هرزگوین، با هدف نابود کردن نسل مسلمان از منطقه‌ی اروپا! این کار انجام می‌گیرد! مسلمانان در اروپا صاحب مملکتی باشند، نمی‌شود. اگر به عنوان یک انسان درجه‌ی دو زندگی کنند، مانعی ندارد! اینها حقایق حوادث این روزگار است. این هدف کسانی است که از همه طرف، دست به دست هم دادند تا قضایای بوسنی راه افتاد و امروز قضایای کوزوو راه افتاده است! شما ملاحظه کنید، یوگسلاوی از یک طرف و متحدین غربی - ناتو - از یک طرف، با هم جنگ دارند؛ اما نتیجه چیست؟ آیا یک مسلمان به خاطر این که - ظاهراً - یوگسلاوی را مجازات می‌کنند، احساس آرامش کرد؟! ابد! از روزی

که این حملات شروع شده است، شدت عمل نسبت به مسلمانان بیشتر است!

البته ارتباط خودشان با هم بر سر قضیه‌ی حکومت و استبداد و قلدری - و این که یکی حتماً باید صربها را زیر بند و فرمان خود بیاورد - چیزهایی را ایجاد می‌کند؛ اما برای مسلمانان فرقی نمی‌کند. مسلمانان در بوسنی و هرزگوین هم چند سال مورد تجاوز قرار گرفتند، کتک خوردند، کشته و در گورهای دستجمعی دفن شدند؛ به قصد این که آنها را متفرق و متلاشی کنند! آخر سر آمدند و با شکل به کلتی نامطلوبی، صلح را برقرار کردند. البته وقتی دیدند چاره‌ای نیست، اقدام کردند؛ زیرا مسلمانان بوسنی، انصافاً ایستادگی کردند. اگر چاره‌ای بود، آن قدر ادامه پیدا می‌کرد تا یک نفر از آن جمعیتی که در بوسنی و هرزگوین بودند، در آن منطقه باقی نماند! با این که خیلی از آنها هم از همان نژاد «اسلاو» و جزو همان جمعیتند؛ منتها دینشان فرق می‌کند! این جا (16) هم همین است؛ تا راندن مسلمانان و نابود کردن اسلام و اجتماع و تجمّع اسلامی ادامه می‌دهند! چرا؟ به خاطر این که وجود مسلمانان را در این جا برخلاف اهداف خود خواهانه و مستبدانه‌ی خودشان می‌دانند. حالا اسمش دموکراسی است، باشد؛ اسم که چیزی را عوض نمی‌کند! همه‌ی این آقایانی که در آن جا هستند، حاکمان دموکراتیک و حکومت‌های دموکراسی هستند! آیا این دموکراسی است؟! معنای دموکراسی، این است؟! آیا بشریت برای این مقاصد، باید تحمل این همه مشکلات را بکند؟! اگر واقعاً دموکراسی این است، پس استبداد و دموکراسی فرقی با هم ندارد! کشورهای دموکرات دنیا و کسانی که با حکومت‌های به اصطلاح دموکراسی بر سر کارند، در برخورد با جماعتی که با آنها همفکر نیستند - یا به دلیلی وجود آنها را برای خودشان مفید نمی‌دانند، یا مضر می‌دانند - حق داشته باشند با شدیدترین ابزارها رفتار کنند! پس اگر بشریت، دموکراسی غربی را رد کند، نفی و انکار کند و از آن اظهار برائت نماید، حق دارد.

ولایت اسلامی این گونه نیست. ولایت اسلامی این طور است که وقتی مخالفین در حکومت امیرالمؤمنین، خلخال از پای زن یهودی بیرون می‌آورند، امام آن جمعیت و حاکم حکیم می‌گوید: اگر مسلمانی از این امر بمیرد - از غصّه‌ی این که در حکومت او خلخال از پای یک زن یهودی درآورده‌اند - حق دارد! مثل امیرالمؤمنین که مبالغه نمی‌کند؛ می‌گوید اگر از این غصّه، انسان بمیرد، حق دارد. (17) این، حکومت و ولایت اسلامی است.

سال امام خمینی رضوان الله تعالی علیه یعنی ما این خصوصیات را در خودمان زنده کنیم. عزیزان من؛ مسؤولان محترم و مکرم و زحمتکش و دلسوز که در هر بخشی از بخشهای این کشور و کارهای نظام مشغول خدمت هستید - در نیروهای مسلح، در بخشهای دولتی و مجلس و در هر جای دیگر - ولایت امیرالمؤمنین، تمسک به ولایت و احیای نام امام بزرگوار و سال امام، این است؛ باید اینها را در خودمان زنده کنیم، باید این خطوط اساسی را مجسم کنیم. «بیننا و بین الله» در زمانی که ما امام بزرگوار را زیارت کردیم - و ایشان امتحان دشوار حاکمیت را در سخت‌ترین دورانش داد - ما ایشان را در مقایسه با آن الگوی اصل، انصافاً بهترین و نزدیکترین کس یافتیم. نمی‌خواهیم بگوییم که امام ما مثل امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام بود؛ نه. امام ما خاک پای آن بزرگوار هم نمی‌شد. هزاران نفر نظیر آن بزرگوار، قابل مقایسه با آن حضرت نیستند! او به اصحاب نزدیک خود هم می‌فرمود: «اتکم لا تقدرون علی ذلک» (18)؛ شما نمی‌توانید مثل من عمل کنید. ولی با خصوصیات بشری و نداشتن عصمت، انصافاً ما امام بزرگوار خودمان را نزدیکترین آدم به آن الگو دیدیم. خیلی نزدیک بود و خیلی شباهت را می‌رساند؛ می‌شد چهره‌ی آن بزرگواران را در رفتار این مرد شناخت. خدا را شکر می‌کنیم که ما این نمونه را از نزدیک دیدیم. اگر ما این امام را ندیده بودیم و بعدها داستانهای او را برای ما نقل می‌کردند، درست برایمان قابل فهم نبود؛ اما ما او را از نزدیک دیدیم. من یک وقت به خود ایشان عرض کردم: ما اگر این خصوصیات را می‌شنیدیم، یا برای ما می‌گفتند، نمی‌توانستیم درست تصوّر کنیم! چقدر باید خدا را شاکر باشیم که این نمونه‌ی زنده در مقابل ماست! خودمان را به او نزدیک کنیم. این الگو جلو چشم ما بود. رفتار و سیره‌ی او، بیّنات و محکّمات او جلو چشم ماست. همه سعی کنیم خودمان را به او نزدیک کنیم. سال امام بزرگوار، این است، والا نخواستیم بگوییم که - احیاناً - به عنوان تشریفات، یک سالی، چهار کلام هم از ایشان نقل، یا چاپ، یا گفته شود! خوشبختانه مسؤولان مربوط به دفتر شریف و بیت مبارک ایشان، دنبال این کار هستند - مراسمی و کارهایی دارند - اما کار اصلی را من و شما باید بکنیم. کار اصلی این است که ما خودمان را به آن الگو نزدیک کنیم. امیدواریم خدای متعال به همه توفیق دهد که بتوانیم این قدمهای بزرگ را در تحوّل خودمان و

ان شاء الله در خودسازی که منشأ برکات بزرگی برای این کشور و برای این ملت و برای همه‌ی دنیای اسلام خواهد شد، انجام دهیم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

(6) 1 و 2 و 3: بحارالانوار: ج 98، ص 303

(9) نساء: 64

(10) مائده: 3

(11) مائده: 3

(12) مائده: 3

(13) مائده: 54

(14) الفقه، ص 108

(15) آل عمران: 159

(16) مقصود «کوزوو» است.

(17) کافی، ج 5، ص 4

(18) نهج البلاغه، نامه‌ی 45